انشا اول :

دهه فجر انقلاب اسلامی به روزهای ۱۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گفته می‌شود که طی آن سید روح‌الله خمینی بعد از تبعید 15 ساله در 12 بهمن سال ۱۳۵۷ به ایران وارد و در نهایت با اعلام بی‌طرفی ارتش شاهنشاهی، سلطنت پهلوی در 22 بهمن ماه منقرض شد و انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید.

با پیروزی انقلاب اسلامی، تحولات عمیقی در داخل کشور و جهان ایجاد شد که مهم ترین آنها عبارت است از:

* شکوفایی معنوی و گرایش مردم به سمت ارزش های اسلامی
* احیای اصل امامت در قالب ولایت فقیه
* گسترش آزادی های مشروع که خود موجب حضور بیشتر مردم در صحنه های مختلف اجتماعی شده است.
* فعال شدن حوزه و دانشگاه در صحنه های علمی و اجتماعی و وحدت این دو جناح مهم و سرنوشت ساز
* حضور فعال زنان در انقلاب و بالا رفتن منزلت زن در ایفای نقش سیاسی
* طرح مسأله استکبار ستیزی در سطح بین المللی و احیای فریضه جهاد و بیداری ملت های مظلوم در مقابل مستکبران و سلطه طلبان
* مطرح شدن اسلام در صحنه های بین المللی به عنوان قدرتی قابل توجه.

|  |
| --- |
| **در روز ۲۲ بهمن ۵۷ سقوط نظام ۲۵۰۰ ساله استبداد و پایان شب سیاه ستم تحقق یافت و نغمه دل انگیزدر بهار آزادی، جای شهدا خالی همه جا طنین انداز شد.** |

در بهمن ماه ۵۷، جهان شاهد تحولی شگرف و انقلابی عظیم و مردمی در تاریخ بود. قیام ملتی مصمم و یکپارچه با قلب هایی سرشار از عشق و ایمان. در بهمن ماه، رهبر بزرگ و نستوهی، پس از سال ها دوری از وطن، قدم بر خاک گلگون میهن گذاشت که آزادی و استقلال را نصیب امتی خداخواه کرد و بدین سان بهمن ۵۷ طلوع دوباره اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را نوید داد.

انشا دوم :

انشايم را با نام خدا شروع مي کنم. موضوع انشاي من انقلاب اسلامي ايران است. من انقلاب را دوست دارم. انقلاب خيلي خوب است مخصوصا سرودهاي انقلاب که اين روزها از تلويزيون پخش مي شود خيلي قشنگ هستند. من عاشق سرودهاي انقلاب هستم. البته سرودهاي «سيبيل جان» را هم دوست دارم. آقا معلم ما گفته که درباره انقلاب تحقيق کنيم. وقتي از پدرم درباره انقلاب پرسيدم عصباني شد و گفت که از خواهرم بپرسم. خواهرم با دوستش قرار داشت فقط گفت بنويس انقلاب چيز خوبي نيست چون با آزادي دخترها مخالف است و آنها را توي پارک دستگير مي کند. خواهرم حرفهاي ديگري هم گفت که من ننوشتم! آخر حرفهايش هم با خنده گفت که انقلاب از يک جهت خيلي خوب است...چون با کلمه «قلب» هم خانواده است! بعد هم رژ لبش را با عجله ماليد و بيرون رفت. مادرم هم چيز زيادي از انقلاب يادش نمي آيد. فقط بعضي از شعارها يادش مانده. مثلا «استقلال آزادي جمهوري اسلامي» يا «بختيار بختيار نوکر بي اختيار»! «برادر ارتشي چرا برادر کشي!».

راستش با شنيدن اين شعارها من کمي ناراحت شدم. چون من طرفدار پرسپوليس هستم! البته استقلال هم تيم بدي نيست اما خداييش پرسپوليس يه چيز ديگه ست! قرمزته والسلام!

به نظر من جنگ بهتر از انقلاب است چون مردم در زمان جنگ شعار مي دادند:«جنگ جنگ تا پيروزي»! تازه رنگ قرمز رنگ پرچم ماست!

پس نتيجه مي گيريم که هر چند انقلاب خوب است اما جنگ هم خيلي خوب است. ما دانش آموزان بايد سعي کنيم که در مسير پيروزي قدم برداريم و هر سال برنده شويم.

اين بود انشاي من.

منصور عافيت خواه

انشا سوم :

به نام خدايي که انقلاب را آفريد. انشايم را با سلام و درود به همه انقلابيون آغاز مي کنم. خانواده ما يک خانواده کاملا انقلابي است. پدرم خودش هميشه توي تظاهرات شرکت مي کرد و بر عليه شاه شعار مي داد. بعد از پيروزي انقلاب پدرم رييس اداره شد. البته پدرم مي گويد آن روزها به جاي رييس، مسئول مي گفتند. زمان جنگ هم پدرم زحمت هاي زيادي کشيد تا کمکهاي مردمي به دست رزمندگان برسد. او يک انقلابي واقعي است که همه عمرش را در خدمت انقلاب بوده است. او مي گويد انقلاب يعني پيشرفت و ترقي. خودش هم هميشه در حال پيشرفت و ترقي است. همين يک ماه پيش مديرکل شده است. پدرم به کشورهاي زيادي سفر مي کند و هميشه ناراحت است از اينکه ما مثل آنها پيشرفته نيستيم. او مي گويد اگر انقلاب باعث رفاه و راحتي نشود پس به چه درد مي خورد! مادرم مي گويد ما واقعا مديون انقلاب هستيم! همه چيز ما از انقلاب است. سال پيش که برادرم براي تحصيل به انگليس مي رفت مادرم اين حرف را گفت و خنديد. من نمي دانم که چرا بعضي ها مخالف انقلاب هستند. مثلا همين برنامه هاي ماهواره!

البته پدرم راضي نيست که ما ماهواره نگاه کنيم چون فکرمان هنوز کامل نشده. اما خودش چون رييس است و بايد از اخبار دنيا باخبر شود تنهايي توي اتاق خودش ماهواره نگاه مي کند. من به وجود پدرم افتخار مي کنم. او کارهاي زيادي براي ما و حتي مردم انجام داده است. قرار است چند برج بزرگ مثل برجهاي خارج در شهرمان بسازد. من هم مي خواهم در آينده يک انقلابي واقعي باشم و مثل پدرم پروژه هاي بزرگ انجام بدهم.

من واقعا خوشحالم از اينکه انقلاب شد. چون اگر انقلاب نمي شد، پدر من هم رييس نمي شد و من مجبور بودم مثل بعضي از بچه ها پياده به مدرسه بيايم. پس نتيجه مي گيريم که...

ببخشيد آقا معلم! اکبر آقا راننده بابام جلو خانه مان بوق مي زند. آمده تا من را به استخر ببرد.

اميدوارم مثل هميشه انشايم را بپسنديد و نمره خوب بدهيد. بابام سلام رساندند!

سهراب آقازاده

انشا چهارم :

کاش آقا معلم موضوع ديگري برايمان تعيين مي کرديد. نوشتن اين انشا براي من خيلي سخت است. راستش خودم به جز چيزهايي که از تلويزيون شنيده ام چيز ديگري از انقلاب نمي دانم. براي همين مجبور شدم از اعضاي خانواده کمک بگيرم. پدرم تا موضوع را شنيد يک سيلي محکم به گوشم زد و کلي فحش داد. البته حرف بدي به شما نزد!

من از اين کار پدرم گيج شده بودم. اما خدمتکارمان جمشيد بعد از رفتن پدر چيزهاي زيادي به من گفت. راستش پدر من ضدانقلاب است. او يک کارخانه بزرگ داشت که در زمان انقلاب از دستش گرفتند. براي همين هم انقلاب را دوست ندارد. حتي بعضي از مردم مي خواستند او را بکشند. پدرم همراه مادرم سالهاي جنگ را در خارج گذراندند. چون خطر زيادي در ايران وجود داشت. مادرم هميشه مي گويد انقلاب يعني ارتجاع! مادرم تعريف مي کند که انقلابي ها خيلي خشن بودند. آنها ساواکي هاي بيچاره را دستگير مي کردند و به گلوله مي بستند. ما همگي مخالف اين نوع خشونتها هستيم. بعد از جنگ پدر و مادرم به ايران بازگشتند و بعد از کلي دعوي و دادگاه و پول خرج کردن املاکشان را از دولت پس گرفتند. مادرم معتقد است که انقلاب اولش خيلي خشن و ناجور بود اما يواش يواش نرمتر و آرامتر مي شود. او اميدوار است که روزي بتوانيم حتي کارخانه بزرگ پدر را از دولت پس بگيريم. ديگربيشتر از اين نمي توانم بنويسم چون مي ترسم برايم مشکل درست شود.همين!

داريوش سلطاني

انشا پنجم :

ابتداي انشايم از بابت خط بدم عذر مي خواهم. راستش الان از بازار رسيده ام و بايد ظرف نيم ساعت انشايم را بنويسم و راهي مدرسه شوم. امروز از اول صبح که بساط دست فروشي ام را باز کردم فقط به فکر انشايم بودم. حتي وقتي حساب مشتري ها را مي کردم حواسم فقط به انقلاب بود. من فکر مي کنم ما و انقلاب کاري به کار هم نداريم. به قول بابا هر حکومتي که سر کار بياد ما همان عملگي و دست فروشي مان سر جاي خودش است! بابام قبل انقلاب عمله  بود...حالا هم که پير و فرسوده شده کار واکسي مي کنه! من واقعا نمي دانم که انقلاب خوب است يانه؟! اما از حرفهاي امام خميني خيلي خوشم مي آيد. تا چند سال پيش روي ديوار مدرسه مان نوشته بودند:«همين پابرهنگان و مستضعفان...».

راستش هر وقت کفشهام پاره مي شد و تو کفشهام آب مي رفت با خودم فکر مي کردم منظور امام من هستم! حالا اون نوشته را پاک کرده اند و به جايش چيز ديگري نوشته اند که يادم نيست.«ننه» که مادر بزرگ من است مي گويد زمان انقلاب همه به فکر هم بودند. جوانهاي محل براي پيرمردها و پيرزنها نفت مي بردند. من که کشته مرده اين جور کارها هستم! ننه چيزهاي خيلي خوبي از انقلاب تعريف مي کند. آخر حرفهايش هم هميشه گريه اش مي گيرد .مي گويد دلش براي روزهايي که همه يک دل و يک صدا بودند تنگ شده است. به نظر ننه انقلاب خيلي خوب است.اما به نظر من ننه کمي اشتباه مي کند. انقلاب نه خوب است و نه بد.معمولي است! شايد اولها خيلي خوب بود اما حالا چي؟! البته من چيز زيادي نمي دانم. علاقه اي هم ندارم که وقتم را صرف اين چيزها کنم. اگر وقت اضافي بيارم سيگار فروشي مي کنم! درآمدش بدك نيست!

حيف که ننه اجازه نمي ده. مي گويد بايد درس بخوانم و آدم حسابي شوم. ننه نمي داند که  براي آدم حسابي شدن فقط پول لازمه نه درس خواندن! حيف که ديگر دير شده و الا مي خواستم چيزهاي زيادي از انقلاب بگويم!

مرکب در قلم مانند آب است -  خجالت مي کشم خطم خراب است

رضا مستمنديان

انشا ششم :

انشايم را با سلام و درود به ارواح شهداي انقلاب بويژه پدر عزيزم آغاز مي کنم.اين بهترين موضوع انشايي است که آقا معلم به ما گفته است.به نظر من همه ما انقلاب را فراموش کرده ايم.براي همين هم نوشتن از انقلاب اينقدر برايمان سخت شده است.جواد برادر بزرگم مي گويد فراموشي انقلاب از جنس گم کردن تقويم و تاريخ نيست...از جنس فراموشي ماهيت و آرمان انقلاب است!

جواد خيلي کتاب مي خواند.براي همين هم اينقدر خوب حرف مي زند.من خودم خيلي وقتها از حرفهاي جواد سر در نمي آورم.اما آرزو دارم روزي بتوانم مثل جواد باشم.دوست دارم بتوانم مانند جواد يک انقلابي حقيقي باشم.او هيچ وقت از کارهايي که کرده پشيمان نيست.حتي از اينکه مجبور است هميشه روي ويلچر بنشيند ناراحت نيست.مي گويد وقتي به جنگ مي رفتيم همه اين چيزها را مي دانستيم.من خوب مي دانم که جواد فقط از يک چيز ناراحت است. اكثر دوستان صميمي جواد شهيد شده اند و او حالا تنها مانده است. براي همين هم باديدن عكس شهدا گريه مي کند. شايد بگوييد اينها چه ربطي به موضوع انشا دارند! خودم هم نمي دانم. اما من خيلي ناراحتم از اينکه هيچ کس به جواد سر نمي زند.ناراحتم که هر سال دهه فجر مي شود اما کسي به مزار پدر من نمي آيد. دلم مي گيرد از اينکه بعضي ها به انقلاب بد مي گويند. من که مثل جواد نيستم! جواد مي گويد ما طلبکار انقلاب نيستيم...همه به انقلاب بدهکاريم!

کاش مثل فيلمها زمان متوقف مي شد و روزهاي انقلاب براي هميشه مي ماندند! جواد خنده اش مي گيرد و مي گويد: پس امتحان الهي چي ميشه؟! ...

بچه ها به نظر من هرکس مي خواهد انقلاب را بشناسد بايد اول امام را بشناسد.امام فقط يک رهبر سياسي نبود...او حاکم مطلق بر قلبهاي همه مردم بود! (اين هم حرف جواد است)

من خيلي امام را دوست دارم. البته نه مثل جواد! جواد هر وقت صحبت هاي امام از تلويزيون پخش مي شود گريه مي کند. او عاشق امام است و هميشه به من مي گويد که امام را خوب بشناسم. جواد معتقد است خيلي ها امام را درست نشناخته اند براي همين هم دايم رنگ عوض مي کنند. آينده انقلاب نيازمند آنهايي است که آرمانهاي انقلاب را عميقا شناخته و به آن باور دارند! نه اينکه اصول و آرمانهاي انقلاب را مطابق شرايط حاکم تغيير و تفسير کنند! (اين هم حرف جواد است).

من تلاش خواهم کرد که آرمانهاي اين انقلاب بزرگ را خوب بشناسم و در مسير تحقق آنها قدم بردارم.هر چند که مي دانم اين راه خيلي سخت است. به اميد روزي که صاحب اصلي اين انقلاب ظهور کند!

شب عاشقان بيدل چه شبي دراز باشد - تو بيا کز اول شب در صبح باز باشد

حبيب آرمان پناه

تهیه و گرد آوری شده توسط تیم طلا فایل

آدرس فروشگاه :

[www.talafile.com](http://www.talafile.com)

شعارما کیفیت در عین ارزانیست...